

ناکارآمدی علوم انسانی در ایران و راهکارهای برونرفت از آن؛ با تأکید بر علم سیاست

دکتر حسین شیخزاده¹

چکیده

سابقه آموزش عالی در ایران به اواخر قرن سیزدهم هجری شمسی بازمی‌گردد، اما جهش کمی در آن از اوایل دهه 1370 آغاز شد. در طول سه دهه گذشته، تعداد دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها به‌ویژه در علوم انسانی بی‌رویه افزایش یافت. این دسته از علوم از جمله علم سیاست به‌رغم رشد کمی همچنان با برخی ضعف‌ها و آسیب‌های جدی مواجه‌اند. بومی نبودن محتوای آموزش‌ها، مطابق نبودن محتوای دروس با تحولات سیاسی - اجتماعی نوین، مرجعیت نظریه‌های غربی در حوزه‌های آموزش و پژوهش، کاربردی نبودن آموزش‌های دانشگاهی و مواردی از این دست، از آسیب‌های علوم انسانی در ایران است. این تحقیق که با روش ترکیبی (کمی و کیفی) و با استفاده از داده‌های آماری و اسناد رسمی صورت گرفته است، ضمن آسیب‌شناسی وضع موجود به ارائه راهکارهای تحول در علوم انسانی و علوم سیاسی پرداخته است. مطابق نتایج تحقیق، برخی الزام‌های تحول در این عرصه عبارتند از: کاربردی شدن رشته‌ها، بازسازی جایگاه علوم انسانی در نظام آموزشی، سیاست‌گذاری و ایجاد مشوق‌های مادی و معنوی برای حرکت اساتید علوم انسانی به سمت ارائه نظریه‌های بومی، کاهش فاصله میان ارزش‌های نظام سیاسی و رویکرد حاکم بر دانشگاه‌ها و حرکت به سمت مطالعات بین‌رشته‌ای متناسب با شرایط و نیازهای کشور.

واژگان کلیدی: ایران، آموزش عالی، علوم انسانی، ناکارآمدی.

1. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی / hsheikhzade@gmail.com

1. مقدمه و بیان مسئله

1-1. تاریخچه علوم انسانی و علم سیاست در ایران

اگرچه نخستین مؤسسه با نام اختصاصی «دانشگاه» در سال 1313 تأسیس شد، اما پیش از تأسیس دانشگاه تهران نیز تعدادی مؤسسه آموزش عالی در رشته‌های علوم سیاسی، پزشکی و فنی فعال بودند. «مدرسه سیاسی در 18 آذر 1287 شمسی رسماً توسط وزیر امور خارجه افتتاح شد» (مستوفی، 1395: 69). در سال 1297 نیز مدرسه عالی طب به وجود آمد، پس از آن در سال 1306 مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی تشکیل شد. در سال 1307، دارالمعلمین مرکزی از شکل مدرسه خارج شد و دارالمعلمین عالی نام گرفت. سرانجام در 1313 هنگامی که قانون تأسیس دانشگاه تهران تصویب شد، تمامی این مؤسسه‌ها منحل و ضمیمه دانشگاه تهران شدند (ازغندی، 1379: 32) و بدین‌صورت آموزش عالی در ایران پا به عرصه وجود گذاشت.

رشته علوم سیاسی به‌عنوان نخستین رشته دانشگاهی در ایران در طول یک قرن گذشته فرازونشیب‌های زیادی داشته است. در دهه 40 شمسی، سه رویداد مهم توانست موجب بهبود نسبی وضعیت علم سیاست شود؛ نخست آنکه «اتخاذ تدریجی سیستم واحدی در اواسط دهه چهل و بسط دوره لیسانس از سه سال به چهار سال و تأسیس دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای علوم سیاسی، باعث شد علوم سیاسی در دانشگاه تهران از دنباله‌روی مطالعات حقوقی آزاد و همچون رشته‌ای مستقل بازسازی شود؛ دوم آنکه تأسیس دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی کنونی) و تدریس علم سیاست در آن، آموزش این رشته را از انحصار دانشگاه تهران خارج کرد و موجب نوعی رقابت حرفه‌ای شد. همین امر به استحکام علوم سیاسی کمک کرد؛ سوم اینکه، از نیمه دوم دهه چهل، نسل تازه‌ای از دانش‌آموختگان علم سیاست به کشور بازگشتند که از یک سو به استقلال علم سیاست از حقوق و لزوم به‌کارگیری روش‌های تحلیلی جامعه‌شناختی به جای رویکرد حقوقی در مطالعه پدیده‌های سیاسی باور داشتند و از سوی دیگر، گرایش به مطالعه «مسائل ایران و اسلام» را تقویت کردند. حمید عنایت، حمید بهزادی، ابوالفضل قاضی، محمد رضوی و برخی دیگر از استادان دانشکده حقوق، از جمله این افراد بودند (باوی، 1387)؛ باین‌حال علوم سیاسی کمابیش مانند سایر رشته‌های علوم انسانی در وضعیت نامطلوب به سر می‌برد.

مهم‌ترین ویژگی تاریخ آموزش عالی ایران به‌ویژه در حوزه علوم انسانی فقدان تناسب میان رشد

کمی و ارتقای کیفی است. در طول هشت دهه گذشته (از زمان تأسیس دانشگاه تهران) به‌ویژه از دهه 1370 به بعد، آموزش عالی از نظر کمی سیر صعودی داشته است؛ به‌گونه‌ای که در سال تحصیلی 93-1392 تعداد دانشجویان به 4/685/386 نفر رسید (مرکز آمار ایران، درگاه ملی آمار). این دانشجویان در 2500 مؤسسه آموزش عالی مشغول به تحصیل بودند (مصاحبه مدیرکل دفتر گسترش وزارت علوم، 27 آذر 1392). در سال تحصیلی 94-1393 این روند صعودی همچنان ادامه داشت به‌طوری‌که تعداد دانشجویان به 4/802/382 نفر افزایش یافت.

در نیمه دوم دهه 1390 میزان استقبال از دانشگاه‌ها کاهش یافت و در سال تحصیلی 96-1395 تعداد دانشجویان به 4/348/382 نفر رسید (مرکز آمار ایران، درگاه ملی آمار). آن‌گونه‌که مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد، تعداد دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی نسبت به تعداد زیادی از کشورها بالاتر است؛ بر اساس گزارش اعلام مؤسسه اسپانیایی CISC، تعداد دانشگاه‌ها در اغلب کشورهای پیشرفته جهان زیر 500 دانشگاه است به‌طوری‌که آلمان 412، انگلیس 291، کانادا 329، ایتالیا 236 و هلند 423 دانشگاه دارند و برخی کشورهای اروپایی مانند نروژ، سوئد، دانمارک، فنلاند و غیره زیر 100 دانشگاه تأسیس کرده‌اند. از سوی دیگر تعداد زیادی از دانشجویان ایرانی نیز در خارج از کشور تحصیل می‌کنند و ایران از نظر اعزام دانشجو به خارج، رتبه دهم جهان را داراست (گزارش مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت علوم). نظام آموزش عالی در طول این دوره دستاوردهای متعددی داشته است اما با چالش‌هایی جدی نیز مواجه بوده است. بخش عمده‌ای از ضعف‌های آموزش عالی به رشته‌های علوم انسانی بازمی‌گردد. یکی از مهم‌ترین چالش‌های علوم انسانی، جاماندن کیفیت از کمیّت در سیر صعودی تعداد دانشگاه‌ها و دانشجویان است.

2. آسیب‌ها و نارسایی‌های علوم انسانی

2-1. فقدان تعامل و ارتباط ارگانیک میان علم و عمل

دانشگاه و حوزه اجرایی (اعم از صنعت، مدیریت دولتی و غیره) هر یک راه خود را می‌پیمایند و با یکدیگر بیگانه‌اند. گسترش آموزش عالی و ایجاد رشته‌های نوین، متناسب با نیازهای اجرایی کشور نیست و حوزه اجرایی نیز بر اساس تعداد و رشته‌های فارغ‌التحصیلان به تولید شغل نمی‌پردازد و مسئولیتی برای خود در به‌کارگیری آنان قائل نیست. این پدیده در مورد علوم انسانی در مقایسه با

علوم تجربی حادثتر است، زیرا در علوم انسانی همه خود را صاحب نظر می دانند؛ برای مثال فعالان سیاسی و مدیران کشور خود را سیاست مدار می پندارند؛ حتی اگر یک کتاب در علم سیاست نخوانده باشند. این پدیده عوامل گوناگونی دارد از جمله اینکه: نه عمل سازمان های اجرایی مبتنی بر علم است و نه علم دانشگاه ها چندان کاربردی است. در نظام اجرایی علمی با تصدی گری فرد غیرمتخصص، امور اجرایی دچار اختلال می شود، اما در جایی که علم مبنای عمل نیست با تصدی امور توسط افراد غیرمتخصص، هیچ اتفاقی نمی افتد. آموخته های دانشگاهیان نیز در برخی رشته ها، نظری و غیربومی است؛ به گونه ای که کارشناس رشته ای دانشگاهی پس از فراغت از تحصیل باید برای تصدی پست کارشناسی مرتبط با رشته تحصیلی خود، آموزش های تازه ای را فرا گیرد. مسئله دیگر درباره ارتباط دانشگاه با سایر بخش ها این است که بیشتر فعالیت های اقتصادی و اجرایی ما پژوهش محور نیست و پژوهش های دانشگاهی نیز توان پاسخ گویی به نیاز بخش های اجرایی و صنعتی را ندارند.

2-2. کمیت گرایی افراطی

بر اساس سالنامه های آماری مرکز آمار ایران، تا دهه 1360، تعداد دانشگاه ها و دانشجویان با سرعتی متعادل در حال افزایش بود؛ به گونه ای که در سال 1339 یعنی 26 سال پس از تأسیس دانشگاه تهران، تعداد دانشجویان کشور تنها 2395 نفر بود. در سال 1354 این رقم به 151905 نفر و در سال تحصیلی 68-1367 به 250709 نفر رسید.

جدول شماره 1. دانشجویان دانشگاه ها و مؤسسه های آموزش عالی کشور در دهه 1360 به تفکیک دوره های تحصیلی

سال تحصیلی	کاردانی	کارشناسی	کارشناسی ارشد	کارشناسی ارشد و دکترای حرفه ای	دکترای تخصصی	جمع
1363-64	35363	91053	4358	13307	1728	145809
1367-68	46881	159904	8522	33289	2113	250709

(منبع: مرکز آمار ایران، سالنامه آماری 1368)

از دهه 1370 با گسترش واحدهای دانشگاه آزاد اسلامی، روند افزایش جذب دانشجویان شتاب بیشتری گرفت و در دهه 1380 این سرعت روزبه روز بیشتر شد. در سال تحصیلی 92-1391 تعداد دانشجویان

دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های آموزش عالی دولتی و غیردولتی بدین شرح بوده است: کاردانی 933490 نفر، کارشناسی 2918024 نفر، کارشناسی‌ارشد 463613 نفر، دکترای حرفه‌ای حدود 60 هزار نفر، دکترای تخصصی بیش از 60 هزار نفر و جمع کل دانشجویان 4434127 نفر (مرکز آمار ایران، سالنامه آماری 1391). بر اساس آمارهای بالا، تعداد کل دانشجویان از اواخر دهه 1360 تا ابتدای دهه 1390 یعنی در فاصله سه دهه، 17/5 برابر و تعداد دانشجویان دکترای تخصصی بیش از 30 برابر شده است، درحالی‌که این جهش نه در مورد رشد علمی (تعداد نظریه‌های جدید، اختراعات و غیره) دیده می‌شود و نه در مورد تأثیر علم بر زندگی اجتماعی (مانند مدیریت اقتصاد، افزایش رفاه شهروندان و مواردی از این دست).

این جهش کمی ضعف محسوب نمی‌شود بلکه پاسخی به تقاضای روزافزون جمعیت جوان کشور است، اما مسئله مهم این است که این رشد کمی باکیفیت نظام آموزش عالی رابطه معکوس داشته و با وجود محدودیت منابع انسانی (اساتید) و مادی (اعتبارات)، تقسیم این منابع میان مؤسسه‌های آموزشی متعدد و روزافزون به کاهش کیفیت انجامیده است. این کاهش کیفیت در ابعاد مختلفی خود را نمایان ساخته است:

1. میان آموزش و پژوهش تناسب منطقی وجود ندارد و بخش عمده‌ای از اعتبارات دانشگاه‌ها و زمان و توان اساتید و دانشجویان به آموزش اختصاص می‌یابد، درحالی‌که علم بیشتر با پژوهش تولید و با آموزش توزیع می‌شود. درواقع دانشگاه‌های ما توزیع‌کننده علمی هستند که بیشترشان توسط محققان غربی تولید شده‌اند. بسیاری از پژوهش‌های دانشجویی جمع‌آوری مطالب از منابع مختلف است و نمی‌توان نام پژوهش بر آن‌ها نهاد. بازار داغ خریدوفروش تحقیق و پایان‌نامه در میدان انقلاب تهران، تا حدی بیانگر وضع پژوهش در دانشگاه‌هاست. شاید در هیچ موضوع دیگری به وضوح تبلیغ انجام کار ممنوع و غیرقانونی صورت نگیرد (از طریق تراکت، دیوان‌نویسی و حتی نوشتن آگهی زیر پای عابران!). این پدیده زیان‌های گوناگونی دارد از جمله اینکه انگیزه تحقیق جدی توسط سایر دانشجویان را از بین می‌برد؛ نه تنها به این دلیل که خود را با دانشجویان خریدار پایان‌نامه مقایسه می‌کنند، بلکه به این دلیل که می‌ترسند روزی پایان‌نامه آن‌ها نیز در بازار خریدوفروش شود، زیرا بخشی از پایان‌نامه‌های میدان انقلاب متعلق به دانشجویان زحمت‌کشی است که دست‌کم دو سال از عمر خویش را صرف نوشتن آن‌ها می‌کنند و به راه‌های گوناگون مانند حک کردن سایت کتابخانه‌ها و غیره به دست دلالت می‌افتد.

ناکارآمدی علوم انسانی در ایران و راهکارهای برون‌رفت از آن؛ با تأکید بر علم سیاست

2. برخی واحدهای دانشگاه‌های آزاد و پیام نور در شهرستان‌ها و واحدهای علمی کاربردی در سراسر کشور (حتی تهران) فاقد اساتید توانمند هستند. در شرایط کنونی، این معضل در مورد دانشگاه پیام نور و به‌ویژه دانشگاه علمی کاربردی دیده می‌شود. از این تعداد کثیر، عده‌ای نیز در مقاطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد در دو رشته متفاوت تحصیل کرده‌اند؛ بنابراین در رشته‌هایی مشغول تدریس هستند که خود دوره کارشناسی آن را نگذرانده‌اند و با مبانی و الفبای آن رشته (که معمولاً در کارشناسی آموزش داده می‌شود) آشنایی ندارند. البته این ضعف خاص دانشگاه‌های علمی کاربردی نیست بلکه در دانشگاه‌های دولتی نیز دیده می‌شود؛ برخی اساتید دانشگاه‌های دولتی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکترا در سه رشته متفاوت تحصیل کرده‌اند و این موضوع در شرایط و ضوابط جذب هیئت علمی دیده نشده است.

3. امروزه کنکور ورودی برای مقاطع کاردانی و کارشناسی در بسیاری از رشته‌محل‌های نوبت دوم دانشگاه‌های دولتی، غیرانتفاعی، دانشگاه آزاد، علمی کاربردی و پیام نور به صورت رسمی و غیررسمی (در عمل) حذف شده و ظرفیت پذیرش کنکور بیشتر از تعداد داوطلبان است. این امر در برخی کشورها پدیده‌ای مرسوم است. در این‌گونه نظام‌های آموزشی، ورود به دانشگاه آسان اما خروج از آن دشوار است، درحالی‌که در ایران در مرحله برزخ هستیم؛ یعنی پالایش پیش از ورود حذف شده اما مکانیسم‌های مربوط به حذف افراد فاقد استعداد در حین تحصیل، جایگزین آن نشده است و ممکن است به دلایل فرهنگی، اجتماعی و غیره هیچ‌گاه این جایگزینی صورت نگیرد. در این شرایط دانشجویانی در دانشگاه‌های غیردولتی دیده می‌شوند که حتی توان نوشتن جزوه اساتید را هم ندارند زیرا پس از چندین سال فاصله با محیط آموزشی، به شیوه‌های گوناگون (و گاه غیرقانونی) دیپلم خود را گرفته و بدون آزمون وارد دانشگاه شده‌اند.

ازسوی دیگر دانشگاه‌های علمی کاربردی که فلسفه وجودی‌شان تربیت تکنسین در رشته‌های فنی بوده است، پس از تأسیس به سمت علوم انسانی متمایل شدند و امروزه بیشتر در رشته‌های علوم انسانی مانند مدیریت امور فرهنگی، ارتباطات، آسیب‌شناسی اجتماعی و غیره فعالیت می‌کنند. مشکل اساسی علوم انسانی در شرایط فعلی کاهش کیفیت در مقاطع تحصیلات تکمیلی است. اهمیت این مقاطع به این دلیل است که دست‌کم بخشی از فارغ‌التحصیلان این دوره‌ها به تدریس در مراکز آموزش عالی می‌پردازند و در صورت ضعف علمی آن‌ها، چرخه ضعف علمی تکرار می‌شود و اساس نظام آموزش عالی را با خطری

جدی مواجه می‌سازد؛ خطری که اگر همه ابعاد آن را به‌دقت مدنظر قرار دهیم، می‌توان ادعا کرد زیان آن از حمله چنگیز مغول و صدام تکریتی برای آینده این مرزوبوم بیشتر است.

یکی از مهم‌ترین ضعف‌های آموزش علوم انسانی در مقاطع تحصیلات تکمیلی، تعداد دانشجویان در یک کلاس است. در برخی رشته‌های دانشگاه آزاد در مقطع کارشناسی‌ارشد کلاس‌های هشتاد نفری تشکیل می‌شود و گفته می‌شود برای تدریس در آن‌ها از بلندگو استفاده می‌کنند. در مقطع دکترا نیز وضع تقریباً مشابهی داریم. تعداد پذیرفته‌شدگان کارشناسی‌ارشد و دکترا در دانشگاه آزاد در عمل بیشتر از آماری است که در دفترچه آزمون بیان می‌شود. تفاوت اساسی تحصیلات تکمیلی با مقاطع پایین‌تر این است که در تحصیلات تکمیلی دانشجو باید فعال باشد، بحث کند، کنفرانس دهد و غیره. بر همین اساس استانداردهایی برای تعداد دانشجویان این مقاطع تعریف شده است که در مورد دکترا زیر ده نفر در یک کلاس و در مورد کارشناسی‌ارشد بین هشت تا چهارده نفر است. واضح است در کلاس‌های پنجاه یا هشتاد نفری نمی‌توان به اهداف آموزشی دست یافت.

مشکل استعدادسنجی و آزمون ورودی همان‌گونه که در مقاطع کاردانی و کارشناسی دیده می‌شود، در تحصیلات تکمیلی نیز وجود دارد. امروزه در برخی رشته‌محل‌های کارشناسی‌ارشد، داوطلبان با کسب نمره پنج درصد پذیرفته می‌شوند؛ یعنی اگر بر مبنای نمره 20 محاسبه کنیم نمره آن‌ها 1 است. در برخی کدرشته‌های علوم انسانی حتی با نمره منفی هم می‌توان وارد دانشگاه شد؛ درحالی‌که ملاک قبولی حتی در مقطع دبستان نمره 10 است. آزمون‌های ورودی دست‌کم دو کاربرد دارند: یکی تنظیم ورودی‌ها بر اساس میزان ظرفیت دانشگاه‌ها و دیگری استعدادسنجی داوطلبان؛ بنابراین با گسترش ظرفیت (هرچند غیراستاندارد) نباید از کارکرد دوم آزمون‌ها غافل شویم.

اتفاق دیگری که در سال‌های اخیر در پذیرش دانشجوی دکترا به‌ویژه در علوم انسانی از جمله علوم سیاسی رخ داده است، متمرکزساختن این آزمون و حذف امتحان زبان عمومی (پیش‌نیاز) است. تا پیش از آزمون متمرکز، پذیرش دانشجوی دکترا در اختیار دانشگاه‌ها بود و گروه‌های آموزشی علاوه بر رعایت ظرفیت کلاس‌ها، کسب حد نصاب نمره را نیز در نظر می‌گرفتند. ممکن بود در برخی گرایش‌ها هیچ داوطلبی واجد شرایط قبولی شناخته نشود اما با واگذاری آزمون به سازمان سنجش، بدون توجه به حد نصاب نمره داوطلبان گزینش نهایی صورت می‌گیرد و ظرفیت سهمیه اختصاص یافته به دانشگاه‌ها بدون در نظر گرفتن نمره داوطلبان تکمیل می‌شود. ازسوی دیگر حذف

آزمون زبان یکی از نقاط ضعف عمده این شیوه است زیرا دانشجو باید بتواند در مقطع دکترا از منابع علمی به زبان‌های خارجی استفاده کند.

2-3. ضعف‌های محتوایی

در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی مانند علوم سیاسی و جامعه‌شناسی محتوای آموزش‌ها سنخیت چندانی با نیازهای جامعه ندارد. دانشگاه‌های ما در بیشتر رشته‌ها به‌ویژه در علوم انسانی، تنها به توزیع علوم متفکران غربی می‌پردازند. علم از طریق پژوهش تولید و با آموزش توزیع می‌شود و در ایران پژوهش ذیل آموزش تعریف شده است. در حوزه پژوهش نیز مشکل رشد کمی و بی‌توجهی به کیفیت مشاهده می‌شود. از دهه 1380 به این سو، تعداد مقاله‌های نویسندگان ایرانی در مجله‌های خارجی با جهش بی‌سابقه‌ای مواجه بوده و نتیجه این جهش دستیابی ایران به رتبه نخست کشورهای اسلامی بوده است. در سال 2018، ایران ضمن کسب رتبه اول علمی در جهان اسلام توانسته است 22 درصد از کل تولیدات علمی کشورهای اسلامی را به خود اختصاص دهد (گزارش پایگاه استنادی جهان اسلام). آنچه سبب کسب این رتبه شده است، نگارش 25 مقاله‌ی آی‌اس‌آی بوده است اما تأثیر این مقاله‌ها در زندگی مردم قابل‌مشاهده نیست. بخش عمده‌ای از این مقاله‌ها در رشته‌های علوم انسانی به نگارش درآمده است و ضعف‌های متعددی دارند؛ از یک سو تأکید مجله‌های علمی بر کار پیمایشی سبب شده است نویسندگان مقاله‌ها به آمارسازی روی آورند؛ از سوی دیگر مبانی نظری این مقاله‌ها نظریه‌هایی است که بر اساس ویژگی‌های کشورهای غربی یا نگاه کلی و تعمیم‌گرایانه به کشورهای در حال توسعه ارائه شده است.

2-4. تأخر علوم انسانی نسبت به تحولات سیاسی - اجتماعی

یکی از ضعف‌های علوم انسانی در ایران به‌روزی بودن محتوای آموزش‌هاست. در رشته علوم سیاسی مباحثی تدریس می‌شود که امروزه موضوعیتی ندارد؛ برای مثال در شرایطی که دنیا پس از جنگ سرد وارد مراحل جدیدی شده است، دروس مربوط به مسائل جنگ سرد و جهان سوم همچنان سهم قابل‌توجهی در برنامه درسی علوم سیاسی دارند. حسین بشیریه که جزو اساتید پیشکسوت علوم سیاسی است، وضعیت این رشته در ایران را این‌گونه توصیف می‌کند: «از ویژگی‌های علم سیاست در ایران این است که اولاً اقتباسی است؛ متون اصلی، ترجمه شده است و در آن‌ها بیشتر به تجربه

کشورهای غربی اشاره می‌شود و درباره خود ایران یا تاریخ سیاسی آن، این گره و پیوند هنوز ایجاد نشده است. دوم اینکه، علم سیاست در مجموع همان علم سیاست پوزیتیویستی است. متونی که درس داده می‌شود، همان درس‌های دهه 50 و 60 غرب است» (شیریه، 1378: 261). پرداختن به معضلات جامعه ایران نزد متخصصان علم سیاست به دلایل گوناگون چندان رایج نیست. غلبه نظریه اندیشمندان خارجی بر علم سیاست در ایران، بالا بودن هزینه انتقاد از نخبگان ابزاری و جدایی نخبگان فکری از عرصه عمل سیاسی را می‌توان برخی موانع رواج فعالیت بومی و کاربردی در علم سیاست در ایران دانست. افزایش روزافزون تعداد دانشجویان بدون توجه به کیفیت آموزش که از معضلات همه رشته‌های دانشگاهی است، در این رشته نیز یکی از عوامل کاهش کیفیت است (شیخ‌زاده، 1385: 169).

3. عوامل و زمینه‌های ضعف علوم انسانی

ضعف‌ها و نارسایی‌هایی که در سطور پیشین به آن پرداخته شد، عوامل و زمینه‌های متعدد سیاسی، اقتصادی و مدیریتی دارد. در ادامه به برخی از این عوامل می‌پردازیم:

1. از عوامل گسترش مؤسسه‌های آموزش عالی، تلاش برای ارتقای مدارک تحصیلی مدیران مورد اعتماد دولت‌های وقت بود که فاقد مدرک تحصیلی بودند. ایجاد مرکز آموزش مدیریت دولتی و دانشگاه آزاد را می‌توان در این راستا ارزیابی کرد. از آنجاکه این دسته از مدیران از بنیه علمی لازم برای ورود به رشته‌های فنی برخوردار نبودند، اغلب وارد رشته‌های علوم انسانی شدند. این سیاست در شرایطی به کار گرفته شد که با وجود تعداد فراوان فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، سیاست‌مداران می‌توانستند با اعتماد به نظام آموزشی، مدیران را از میان بهترین استعدادهای کشور برگزینند. این امر در کنار زیان‌های گسترده‌ای مانند تضعیف شایسته‌سالاری و کاهش کارآمدی مؤسسه‌های اقتصادی و دستگاه‌های اجرایی، کاهش قدرت و جایگاه دانشگاه را در پی داشت، به گونه‌ای که با گسترش مراکز آموزش عالی در شهرها و حتی مراکز بخش‌ها، دانشگاه‌های مادر موقعیت سیاسی خود را از دست دادند. چنانچه یکی از دانشگاه‌های بزرگ در مورد مسئله‌ای اجتماعی یا درباره عملکرد مدیران اقدام به صدور بیانیه یا تجمع دانشجویی می‌کرد، دانشگاه آزاد یکی از مراکز بخش‌ها با برگزیدن موضع مخالف، از اثرگذاری حرکت اجتماعی دانشگاه مادر می‌کاست.

2. انگیزه‌های اقتصادی نیز از عوامل گسترش بی‌رویه دانشگاه‌ها و کاهش کیفیت آموزش عالی بوده است. دانشگاه‌های آزاد، غیرانتفاعی، علمی کاربردی و پیام نور اگرچه عنوان غیرانتفاعی را با

خود حمل می‌کنند اما در نهایت مانند بنگاهی اقتصادی به سود و زیان خود می‌اندیشند و تلاش می‌کنند با افزایش تعداد دانشجویان در کلاس‌ها، به‌کارگیری اساتید دارای مدارک تحصیلی پایین‌تر و اقداماتی از این دست، از هزینه‌ها بکاهند و درآمد خود را افزایش دهند. کاهش این آسیب نیازمند نظارت جدی و الزام مؤسسه‌های آموزش عالی به رعایت ضوابط به‌ویژه رعایت سرفصل‌های مصوب و استاندارد بودن محتوای دروس و تعیین شرایط برای مدرسین است.

3. از عوامل گسترش بی‌رویه دانشگاه‌ها رقابت میان دانشگاه‌های دولتی و آزاد بوده است. برخی دانشگاه‌های دولتی مانند دانشگاه پیام نور در راستای رقابت با دانشگاه آزاد، واحدهای خود را در شهرستان‌ها افزایش دادند؛ به‌گونه‌ای که در برخی شهرستان‌ها شیفت بعدازظهر یکی از دبستان‌ها به دانشگاه پیام نور تبدیل شده بود و تابلوی دبستان و دانشگاه پیام نور در کنار یکدیگر نصب شده بود! البته مشکل اساسی تنها استفاده از ساختمان نبود بلکه از نظر فراهم‌نبودن شرایط لازم، اساتید این واحدها گاه از میان دارندگان مدارک کارشناسی انتخاب می‌شدند. این واحدهای دانشگاهی نوپا بیشتر در رشته‌های علوم انسانی فعالیت می‌کردند. ازسوی دیگر دانشگاه‌های بزرگ نیز برای جذب داوطلبان تحصیل در خارج از کشور، به گسترش دوره‌های شهریه‌ای پرداختند.

4. بخشی‌نگری از دیگر دلایل رشد بی‌رویه مؤسسه‌های آموزش عالی است. مشکل بخشی‌نگری نه‌تنها در آموزش عالی بلکه در سایر بخش‌های مدیریتی نیز دیده می‌شود. برخی مدیران نظام آموزشی بدون توجه به نیازها و اولویت‌های کشور از رشد کمی دانشگاه‌ها و آمار دانشجویان برای ارائه گزارش کار به مقامات مافوق استفاده می‌کنند. برخی مدیران به تناسب مسئولیت‌شان، علائق و افکار خود را تغییر می‌دهند، برای مثال مشاهده شده است برخی مدیران هنگامی که در شورای شهر یا شهرداری مشغول خدمت هستند، به‌شدت از جایگاه شوراها و مدیریت شهری دفاع می‌کنند اما وقتی در سایر بخش‌ها مانند استانداری قرار می‌گیرند، تضعیف نهاد شوراها را در دستورکار قرار می‌دهند. در آموزش عالی نیز این مشکل دیده می‌شود. دانشگاه جامع علمی کاربردی - همان‌طور که از عنوانش پیداست - قرار بود در رشته‌های فنی و کاربردی به فعالیت بپردازد اما مدیران آن در راستای افزایش آمار عملکرد خود، وارد همه حوزه‌ها شده و تقریباً تمامی رشته‌های علوم انسانی را صرفاً با تغییر جزئی در عنوان رشته، دایر کرده و اصرار دارند رشته‌ها را تا مقطع دکترا داشته باشند؛ درحالی‌که اگر قرار بود رشته‌های علوم انسانی تا این اندازه گسترش یابد، این مسئولیت به همان

دانشگاه‌های دولتی واگذار می‌شد که از امکانات و کادر علمی توانمندتری برخوردار بودند.

5. یکی از عوامل گسترش بی‌رویه تحصیلات تکمیلی، استفاده از دانشگاه در راستای قدردانی و تقویت فعالان ستادهای انتخاباتی و طرفداران جناح‌های سیاسی بوده است. در دهه‌های 60 و 70 دولت‌ها در انتخاب مدیران خود به نخبگان دانشگاهی توجه چندانی نمی‌کردند و چنانکه گفته شد در برخی مقاطع تلاش می‌شد نیروهای مورد اعتماد دولت‌ها به صورت غیررقابتی، مدارک تحصیلی مورد نیاز (مانند کارشناسی) را به دست آورند، اما به تدریج انتظار اطرافیان و حامیان انتخاباتی و مدیران دولت‌ها افزایش یافت و خواهان کسب مدرک دکترا با استفاده از قراردادهای دوجانبه با دانشگاه آزاد شدند. کار به همین جا ختم نشد و در مرحله بعد، ورود بدون آزمون به دوره دکترای دانشگاه دولتی، و در پی آن موضوع عضویت این افراد در هیئت‌علمی دانشگاه‌ها نیز مطرح شد که زیان‌بارترین رانت به شمار می‌رود. اگرچه استفاده از رانت در هیچ حوزه‌ای پسندیده نیست اما کاش دولت‌ها برای حمایت و تقویت حامیان خود از شیوه‌های قدیمی مانند توزیع پست‌های اجرایی، صدور موافقت‌های اصولی (و گاه غیراصولی)، اعطای مجوز بانک خصوصی و غیره استفاده می‌کردند و نظام علمی کشور را دچار خدشه نمی‌ساختند.

4. راهکارهای تحول در علوم انسانی و سیاسی

4-1. کاربردی شدن رشته‌های علوم انسانی

اهمیت اصلاح نظام آموزش عالی به‌قدری است که علاوه بر وزارت علوم و قوه مجریه نیازمند عزم جدی سایر قواست. نظام آموزش عالی کشور نیاز به جراحی بزرگی دارد. آموزش عالی در رشته‌های علوم انسانی باید به گونه‌ای طراحی شود که خلاقیت‌زا و ابتکارآفرین باشد. برخلاف برخی تصورات، خلاقیت و ابتکار مختص علوم تجربی و فنی نیست. «نوآوری و خلاقیت زمینه‌ساز تولید علم برای ایجاد و بازسازی یک تمدن است؛ از این رو دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی باید در زمینه تولید علم به پژوهش‌های بنیادی بپردازند و فعالیت‌های کاربردی و توسعه‌ای را به مراکز غیردولتی واگذار کنند» (Xue, 2006). علوم انسانی می‌تواند کاربردی و درآمدزا باشد. امروزه در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته صنعت فرهنگ که در دایره علوم انسانی قرار می‌گیرد، سهمی از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده است؛ به طوری که صنایع فرهنگی در سال 2013 میلادی، 2/2

میلیارد دلار درآمد داشته و حدود سی میلیون شغل ایجاد کرده است (وجدانی، 1398).

در ایران برخی رشته‌ها مانند علوم سیاسی از ابتدا بر اساس نیاز به وجود آمد؛ مدرسه علوم سیاسی از بدو تأسیس هدف کاربردی و مشخصی را دنبال می‌کرد. بنیان‌گذاران این مدرسه خواهان آن بودند که با آموزش دانش‌های رایج آن روز در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و حقوقی و آشناساختن دانش‌آموزان با تحولات بین‌المللی، نیروی انسانی آگاه و کارآمدی را به منظور اشتغال در دستگاه وزارت خارجه، پرورش دهند؛ اما با تغییر رویکرد نظام آموزشی این فلسفه وجودی به فراموشی سپرده شد. کاربردی‌بودن علوم سیاسی از ابتدا مورد توجه اساتید این رشته بوده است. از نظر حمید عنایت، اصطلاح علوم سیاسی به معنای امروزی عبارت است از بررسی و نقد پدیده‌های مربوط به حکومت و قدرت به شیوه‌ای منظم و تحلیلی (عنایت، 1373)، اما علوم سیاسی در ایران به معنای درست این اصطلاح، دانش سیاسی ژرف‌بینانه‌ای است که باید با بهره‌گیری از تازه‌ترین دانسته‌های بشر روزگار ما و بر اساس شناخت ویژگی‌های سیاسی و اقتصادی جامعه ایرانی پدید آید و راهنمای کردار سیاسی شود. با تغییر رویکرد نظام آموزشی این فلسفه وجودی به فراموشی سپرده شد و امروزه نه‌تنها دولت‌ها بلکه اساتید علوم سیاسی نیز نسبت به کاربردی‌بودن محتوای آموزش‌ها حساسیت نشان نمی‌دهند.

2-4. بازسازی جایگاه علوم انسانی در نظام آموزشی

معروف‌ترین دانشگاه‌های غربی در حیطه علوم انسانی فعالیت دارند. این کشورها با درک اهمیت انسان، تمرکز اصلی خود را بر شناخت ابعاد انسان گذاشته‌اند. دانشگاه‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی برای رسیدن به این هدف، مراکز پژوهشی مختلفی را در رابطه با مسائل سیاسی ایجاد کرده‌اند، اما در کشور ما این موضوع مورد غفلت واقع شده است. مهم‌ترین گام در ارتقای جایگاه علوم انسانی، تغییر نگرش مدیران کشور است. بسیاری از مدیران، علوم انسانی را علم تلقی نمی‌کنند. شاید یکی از عوامل ایجاد این نگرش غلط، غیرعلمی‌بودن ساختار مدیریتی است؛ به این معنی که ساختار مدیریتی به گونه‌ای است که چنانچه به جای یک دکترای علوم سیاسی، مهندس به کار گرفته شود هیچ اختلالی در سیستم به وجود نمی‌آید. از سوی دیگر ارتقای علوم انسانی بدون عزم جدی متخصصان این حوزه امکان‌پذیر نیست. جدی‌نبودن اساتید این رشته‌ها و فقدان نظارت مؤثر بر فرایند آموزش به‌ویژه در مقاطع تحصیلات تکمیلی، جایگاه علوم انسانی را دچار تزلزل می‌کند.

5. نظریه پردازی بومی

علوم انسانی در ایران دچار انفعال شده است و بازگشت این علوم به پیشتازی و تعیین افق آینده کشور نیازمند عبور از تحقیقات جزئی به سمت نظریه‌های کلان است. اجرای پژوهش‌های علوم انسانی در چهارچوب نظریه‌های غربی راه به جایی نخواهد برد و علوم انسانی با این روند دچار دور باطل خواهد شد. ایران در قرون دوم تا هفتم هجری شمسی، مرکز تولید علم و نظریه‌های علمی بود. این میراث فرهنگی می‌تواند در احیای نظریه‌پردازی به کمک دانشگاه‌ها بشتابد. کشور ما نیازمند سیاست‌گذاری و ایجاد مشوق‌های مادی و معنوی به منظور حرکت اساتید علوم انسانی به سمت ارائه نظریه‌های بومی است. در ایران به دلیل فقدان تعامل میان دانشمندان و پژوهشگران، جریان ضعیف نقد و بررسی آرا و تبادل افکار، حرفه‌ای‌نشدن و ضعف اخلاقیات و هویت علمی، هنوز اجتماعات علمی در معنای عمیق خود وجود ندارد (فانعی‌راد، 1381). بومی‌کردن علم به این معناست که بتوانیم علم را مطبوع سازیم، یعنی آن را به کالبد فکر و اندیشه ببریم و با طبع خودمان محک بزنیم و اندیشه‌های القاشده را از خودمان دور کنیم و با ایده‌هایی که خود می‌سازیم به راهکارها و ایده‌های جدید پردازیم (صبوری، 1386). در علم سیاست نیازمند رسیدن به جایگاهی هستیم که علم بتواند برای سیاست‌مداران نقشه راه تعیین کند.

6. کاهش فاصله میان ارزش‌های نظام سیاسی و رویکرد حاکم بر دانشگاه‌ها

از مشکلات علوم انسانی در ایران، عمل‌کردن در جایگاه اپوزیسیون است. این پدیده در مورد علم سیاست از شدت بیشتری برخوردار است؛ به گونه‌ای که کتاب‌ها یا مقاله‌های اساتید علوم سیاسی هرچه انتقادی‌تر باشند، علمی‌تر محسوب می‌شوند. هر مقاله یا کتابی که در نقد ساختار سیاسی نوشته می‌شود، علمی فرض شده و هر پژوهشی که در راستای پیشبرد اهداف نظام سیاسی صورت می‌گیرد، غیرعلمی و سفارشی انگاشته می‌شود. این گونه مواضع مانع رشد علمی است. علوم انسانی باید ضمن حفظ استقلال و رعایت شیوه‌های علمی، به تعامل سازنده با حکومت بپردازد. حوزه اجرایی و فکری هر دو باید در خدمت منافع ملی قرار گیرند. تعامل سازنده علوم انسانی و حوزه اجرایی نیازمند بازتعریف اصول و مسئولیت‌های علوم انسانی است. راهکار کاربردی‌شدن علم سیاست آشتی با حکومت است. البته این آشتی دوجانبه و نیازمند اعتماد متقابل حاکمان به اساتید علوم سیاسی است.

ناکارآمدی علوم انسانی در ایران و راهکارهای برون‌رفت از آن؛ با تأکید بر علم سیاست

7. تقویت مطالعات بین‌رشته‌ای

امروزه مسائل اجتماعی و سیاسی به‌قدری پیچیده شده است که علوم انسانی در قالب‌های کلاسیک پاسخ‌گوی نیازهای جوامع نیست. برای مثال، علم سیاست بدون کمک روان‌شناسی، فناوری اطلاعات، اقتصاد بین‌الملل، مردم‌شناسی، علوم ارتباطات و غیره قادر به اداره امور جوامع نیست. در ایران که موضوع ارتقای شاخص‌های توسعه و الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت در دستورکار قرار دارد، استفاده از ظرفیت رشته‌های مختلف در سیاست امری اجتناب‌ناپذیر است. ایجاد رشته‌های جدید در حوزه‌هایی مانند مطالعات انتخابات، سیاست فرهنگی، روان‌شناسی سیاسی، آینده‌پژوهی سیاسی، مدیریت بحران‌های سیاسی، دیپلماسی عمومی و غیره، برای ایجاد تحول در علوم سیاسی ضروری است.

8. نتیجه‌گیری

اگرچه سابقه برخی رشته‌های علمی مانند، طب، ریاضیات، نجوم و غیره در ایران به دوران باستان بازمی‌گردد، این رشته در میان علوم نوین جزء رشته‌های پیشتاز است. با این حال مانند بیشتر رشته‌های علوم انسانی دچار ضعف‌های زیادی است. استفاده از نظریه‌های غربی، بومی‌نبودن محتوای آموزش‌ها، بیگانگی آموزش‌های دانشگاهی با نیازهای واقعی جامعه، و غلبه مباحث انتزاعی بر مباحث کاربردی تنها بخشی از ضعف‌های علوم سیاسی در ایران است. مهم‌ترین ویژگی علوم سیاسی و سایر علوم انسانی، فقدان تناسب میان کمیّت و کیفیت آموزش‌های دانشگاهی است. جهش کمی در آموزش عالی از اوایل دهه 1370 آغاز شد و در طول سه دهه گذشته تعداد دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها به‌ویژه در علوم انسانی به صورت بی‌رویه‌ای افزایش یافت.

برخی عوامل رشد کمی علوم انسانی در ایران عبارتند از: تهییج جامعه به منظور حضور در مسابقه کسب مدرک، تبدیل دانشگاه به منبع درآمد دولت و برخی مؤسسه‌های عمومی غیردولتی (مانند دانشگاه آزاد اسلامی)، تلاش برای جذب حداکثری داوطلبان و جلوگیری از مهاجرت آن‌ها به خارج از کشور، و رقابت دانشگاه‌های دولتی و آزاد. به منظور کاهش آسیب‌های علوم انسانی به‌ویژه علم سیاست لازم است محتوا و شیوه‌های ارائه این آموزش‌ها با رویکرد کاربردی تعیین شود، جایگاه و اهمیت علوم انسانی در مقایسه با علوم طبیعی ارتقا یابد، محققان و اساتید علوم انسانی به جای توزیع نظریه‌های غربی، به تولید علم و ارائه نظریه‌های جدید بپردازند و مطالعات بین‌رشته‌ای متناسب با نیازهای کشور گسترش یابد.

فهرست منابع

- ازغندی، علیرضا (1379)، تحولات سیاسی اجتماعی ایران، جلد اول، تهران: سمت.
- باوی، محمد (1387)، «وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران»، فصلنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره 3.
- بشیریه، حسین (1378)، «وضعیت علم سیاست در ایران»، گفتگو با حسین بشیریه، نشریه علوم سیاسی، شماره 4.
- شیخزاده، حسین (1385)، نخبگان و توسعه ایران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- صبوری، حمید (1386)، «جنبش نرم‌افزاری یا نهضت تولید علم و اندیشه»، ماهنامه علمی - تخصصی انجمن روابط عمومی ایران، شماره 56.
- عنایت، حمید (1373)، وضعیت علوم اجتماعی در ایران، ترجمه نوشین احمدی، کتاب توسعه، شماره 5.
- قانع‌راد، محمدامین (1381)، «شیوه جدید تولید دانش: ایدئولوژی و واقعیت»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره 3.
- مرکز آمار ایران، سالنامه آماری سال 1368.
- مرکز آمار ایران، سالنامه آماری سال 1391.
- مرکز آمار ایران، پایگاه اینترنتی «درگاه ملی آمار».
- مستوفی، عبدالله (1395)، شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: هرمس.
- وجدانی، محمد (1398)، جایگاه صنایع فرهنگی و خلاق در اقتصاد جهان، پایگاه اینترنتی تسنیم، 1398/9/4.
- وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، گزارش مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- Xue, L. (2006), "universities in china national innovation system", presented at the second international colloquium on research and higher education policy unesco headquarters, Paris.



مطالعات تحول در
علوم انسانی